

مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی

سخنرانی ایراد شده در تاریخ ۶۶/۹/۲۱ در دفتر تحقیقات
توسط: دکتر غلام‌عباس توسلی رئیس دانشکده علوم اجتماعی و تعاون
دانشگاه تهران

با تشکر از برادرانی که از من خواستند صبحتی با شما داشته باشم و مطالبی را در رابطه با مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی ارائه دهم و خوشبختانه تعداد زیادی از دانشجویان ما در آموزش و پرورش در نقاط مختلف کشور در این رشته تدریس می‌کنند و گاه و بی‌گاه در دوره‌های بالاتر فوق لیسانس نیز شرکت می‌کنند. بنده شخصاً با شما دبیرانی که تشریف آوردید از جهات مختلف خویشاوندی احساس می‌کنم: یک جهتش متشرکات معلمی است و خویشاوندی دیگر بدلیل هم رشته بودن و علاقه مشترک به مسائل علوم اجتماعی است و من شخصاً نیز از گذشته توجه خاصی به مسئله آموزش و پرورش داشته‌ام انشاءالله... در نظر دارم سمیناری را به زودی در دانشگاه تهران در رابطه با آموزش علوم اجتماعی در مدارس و مسائل مختلفی که در این زمینه مطرح است برگزار کنیم حقیقت این است که هرگونه پیشرفت و اصلاح و بهبودی که در نحوه تدریس آموزش علوم اجتماعی در دبیرستانها، انجام گیرد خود در سطح دانشگاه در کار ما تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین ارتباط باید حفظ شود چون واقعاً دانشگاه از دوره‌های پیش دانشگاهی نه فقط جدا نیست بلکه شدیداً از آنان متأثر است و دانشجویی که وارد دانشگاه می‌شود و مطالبی را در سطح دانشگاه برایش مطرح می‌کنیم اگر معلومات کافی داشته باشد و مفهوم درستی از علوم اجتماعی را در سطوح پایین‌تر به او منتقل کرده باشند در سطح دانشگاه نیز در رابطه با آنچه به او گفته می‌شود

می‌تواند درک درستی پیدا کند و تضاد و تناقض بین معلومات پیش دانشگاهی و دانشگاهی نمی‌بیند. اگر آنچه در دبیرستان تدریس می‌شود با آنچه در دانشگاه ارائه می‌شود مغایرت و ناهماهنگی داشته باشد با اینکه مطالب ضد و نقیض گفته شود خود اثر منفی عمیقی در ذهن او خواهد گذاشت و از لحاظ فرهنگی، بینش نادرستی برایش مطرح خواهد شد. همانطور که می‌دانید، علوم اجتماعی در دهه اخیر یک باره وارد دبیرستانهای ما شده به میزان بسیار وسیع در سطوح مختلف زیر عناوین متفاوتی مانند دانش اجتماعی، علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، تعلیمات مدنی و غیره زیر عنوان علوم اجتماعی در دبیرستانها تدریس می‌شود که واجد اهمیت است. به هر حال بخشی از وقت گرانمای دبیران و دانش‌آموزان در مطالعه این زمینه‌ها می‌گذرد و الحق اگر دوره‌های دبستان، راهنمایی و دبیرستان را دوره‌ای بدانیم که در این دوره‌ها بینش افراد می‌باید رشد پیدا کند و از لحاظ فرهنگی بتوانند دید صحیحی پیدا کنند مسلماً بخش مهمی از این وظیفه به عهده علوم اجتماعی خواهد بود. به این دلیل که واقعاً دانش‌آموز با مسائل اجتماعی سر و کار دارد و به این دلیل که در هر حال باید بعدها در

جامعه زندگی کنند باید بینش صحیح و مناسبی در دبیرستان پیدا بکنند. مسئله‌ای که مطرح و به نظر من خیلی حساس است، این است که واقعاً تدریس علوم اجتماعی از ظرافت خاصی برخوردار است چرا که گاهی جنبه تکلیکی، آماری و حتی جنبه ریاضی و دقیقی پیدا می‌کند؛ لازم است با همان دقت و با محاسبات دقیق مسائل مورد توجه و رسیدگی قرار گیرد و از طرف دیگر باز ما با برداشتها و برخورداتی سر و کار داریم که خیلی کلی است و حتی می‌توانیم بگوئیم که شکل ادبی یا فلسفی به خود می‌گیرد. همانطور که زندگی اجتماعی این چنین است از یک طرف زندگی اجتماعی مثل یک شعر پیچیده و ادیبانه است و از طرف دیگر ظرافتهای فنی و دقیقی در آن بوجود می‌آید بنابراین مشکل این است که با باید علوم اجتماعی خوب تدریس بشود و در سطح بالا یا اصلاً تدریس نشود مسائلی مثل روانشناسی هر کسی به آسانی ادعای دانستن و ادعای تدریس و ادعای تحقیق در موردش را

نمی‌کند جز اینکه به یک سلسله تکنیک‌های خاصی دست پیدا کنند و این مخصوص متخصصین است. اگرچه بطور عادی در روانشناسی هم افراد ابراز نظر می‌کنند ولی علوم اجتماعی به این دلیل که مسائل اجتماعی اساساً مسائل همه افراد و از جنبه‌های مختلف بطور روزمره مردم با آن سر و کار دارند این است که خیلی راحت ممکن است افرادی که واقعاً در بخش‌های مختلف این رشته‌ها دانش و مهارت کافی نیافته باشند و پیچیدگی مسائل آنرا درک و هضم نکرده باشند و در این صورت صدمات زیادی به کل رشته و خاصه به بینش اجتماعی دانش‌آموزان خواهد خورد. پس مسئله خیلی دقیق و حساس است از یک طرف ضروری و واجب است که دانش‌آموز ما بینش اجتماعی پیدا می‌کند و حتی اگر به دانشگاه وارد نشد بتواند با این بینش خود مسائل اجتماعی را درست بفهمد، درست تحلیل کند، برخورد صحیح و سالمی با زندگی اجتماعی داشته باشد و اگر هم وارد دانشگاه شد در آنجا پایه و مایه اولیه‌ای برای ادامه تحصیلات خود قبلاً بدست آورده باشد و از طرف دیگر اگر علوم اجتماعی خوب تدریس نشود تفاوتی بین تدریس و عدم تدریس آن نیست که هیچ حتی ممکن است ضرر هم داشته باشد. در هر حال مسئله مهم این است که معلمین در هر رشته بخصوص در علوم اجتماعی باید دائماً معلومات خود را افزایش دهند و تجدید کنند یعنی واقعاً متوجه باشند که این مسائل جامعه‌شناختی به طبع تحولاتی که در مسائل اجتماعی رخ می‌دهد و همانطور که جامعه دائماً در حال تغییر و تحول و دگرگونی است مسائل آنهم تغییر پیدا می‌کند و اگر کسانی که ۱۰ سال پیش، مطالعاتی در این زمینه داشته‌اند، یا لیسانس گرفته‌اند و امروز هم بهمان روال به تدریس خود ادامه می‌دهند. من گمان می‌کنم کافی نباشد و باید واقعاً در این

معلومات خود تجدیدنظر کنند. البته باید امکاناتی فراهم بشود که در سطح دانشگاهها، جلسات، سمینارها و سخنرانیها، کتابهای تازه‌ای خاص معلمین و کتابهای راهنما و در ابعاد مختلف این رشته‌ها تهیه و به ارزش گذاشته شود. علوم اجتماعی نباید بر اثر بی‌توجهی مانند بعضی دروس در گذشته مانند نقاشی و خط و غیره از اهمیت بیفتد و ارزش واقعی خود را بتواند نشان دهد، علوم اجتماعی نباید قربانی چنین وجه نظرهایی شود، که در این صورت به کل جامعه ضرر خواهد رسید. چون واقعاً اهمیت این رشته خیلی بیش از آن است که ممکن است به ظاهر بنظر بیاید. در حقیقت علوم اجتماعی می‌تواند سطح فرهنگی و فکری دانش‌آموزان ما را به میزان مطلوبی بالا ببرد و افکار، نظریاتی که واقعاً به نحوی برای آنها مطرح است به صورتی به تحلیل بکشد که دانش‌آموز خود صاحب فکر، صاحب بینش، صاحب نظر و صاحب دید اجتماعی سالم و صحیحی بشوند. پس یک مسئله تجدیدنظر دائمی در معلومات معلمان در این رشته‌ها و انتقال صحیح معلومات و روشهای جدید است. با این مقدمات که عرض کردم توجه‌تان را به اهمیت مسئله و نیز به اهمیت جلساتی که برای دبیران علوم اجتماعی در آموزش و پرورش برگزار می‌شود و معتقدیم تشکیل خواهد شد جلب کنم حتی پیشنهاد می‌کنم که سمینارهای بیشتری در رابطه با مسائل و مشکلاتی که هست و روشهایی که باید این مسائل از طریق آن روشها مطرح و منتقل شود، و در رابطه با شیوه‌های مختلف کار بطور منظم و مرتب گذاشته شود و دوره‌هایی کوتاه مدت و یا درازمدت وجود داشته باشد و اگر واقعاً این دوره‌ها هرچند یکبار برگزار نشود، برای علوم اجتماعی ادامه درسها مفید فایده‌ای نخواهد بود یا فایده کمی خواهد داشت. به هر حال من امیدوارم این جلسه مقدمه و آغاز یک

سلسله فعالیت‌هایی باشد که در زمینه علوم اجتماعی انشاءالله ادامه پیدا کند و امکانات و وسایل را برای ارتقاء سطح فکر و فرهنگ معلمین این رشته فراهم سازد تا آنها هم به نوبه خود واقعاً سطح دانش‌آموزان را در این رشته در دبیرستانها ارتقاء دهند. پس از این مقدمه ضروری عنوان سخنرانی بنده نظری به مکاتب و نظریه‌ها است که واقعاً خیلی وسیع است و امکان اینکه در رابطه با مکاتب جامعه‌شناسی در یک جلسه کوتاه بحث مبسوط و جامعی بشود وجود ندارد. شاید جلسات متعددی برای این امر لازم باشد.

در دنیا تحقیقات اجتماعی توسعه زیادی پیدا کرده مقالات، کتب، آثار مختلف با سرعت به بازار می‌آید و ما از محیطهای علمی، کم و بیش دور هستیم و آنطور که باید و شاید در این زمینه‌ها فعال نیستیم در هر حال از یک طرف نیاز به تحقیقات بسیار وسیعی در جامعه خود ما وجود دارد و از طرف دیگر نیاز به برخورد با افکار و عقاید و نظریاتی که در سطح جهانی دائماً مطرح می‌شود و تجدیدنظرهایی که در قلمرو این علم انجام می‌گیرد، در هر حال این علوم کم و بیش جنبه جهانی پیدا کرده و نظریات مختلف در همه جا منعکس است در اینجا بنده با توجه به وقت کم مختصراً نکات کلی را در زمینه مکاتب جامعه‌شناسی خدمتتان عرض می‌کنم: اولین نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم تفاوت اساسی است که بین یک مکتب اجتماعی و یک مکتب جامعه‌شناختی وجود دارد. متأسفانه ملاحظه می‌شود اکثر این دو مقوله را با هم اشتباه می‌کنند مکتب اجتماعی در واقع نوعی مکتب سیاسی فلسفی است و یا یک مکتب سیاسی صرف که جهت‌گیری خاصی را در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی یا راه‌هایی را برای نحوه اداره جامعه و امثال آن بیان می‌کند؛ بلافاصله متوجه می‌شویم که در اینجا یک مکتب

اجتماعی نه فقط یک نظریه هست بلکه با یک ارزش گذاری (نوعی ایدئولوژی) همراه دارد. مکاتب اجتماعی متعدد است و وجود چنین مکاتبی نه تنها عیبی ندارند که ما آنها را بشناسیم ما افراد زیادی و صاحب نظری را داریم که ایجاد کننده و تعیین کننده مکاتب اجتماعی در گذشته و حال بوده اند ما از دوران افلاطون و حتی قبل از آن اگر مرور کنیم، تا به امروز به انواع و اقسام مکاتب اجتماعی برخورد می کنیم این مکاتب اجتماعی مستلزم نه فقط شناخت است بلکه مستلزم نسوعی داشتن عقیده نسبت به آن مکاتب است برای اینکه هر یک از مکاتب آغشته به گرایشها، ایدئولوژیها، ارزشهای خاصی است و مادر صورتی که بخواهیم آن مکتب را بپذیریم خود به خود با آن بینش و ایدئولوژی آغشته خواهیم شد. مثلاً لیبرالیسم یا سوسیالیسم یا مکاتب اجتماعی نظیر آن، از آن نوع مکاتب اجتماعی هستند، که بینش و دید خاصی از انسان و جامعه دارند و روابطی را در اجتماع تصور می کنند و برای بعضی از این جنبهها اهمیت بیشتری قائل می شوند. فرضاً اگر شما بخواهید مکتب لیبرالیسم را مدنظر قرار دهید بدانید که لیبرالیسم در یک معنا بر اندویدوآلیسم استوار است یعنی بر محور اصالت دادن به فرد حال اگر شما قبول داشته باشید فرد در برابر جامعه اصالت ندارد خود به خود لیبرالیسم هم برای شما هضمش ساده است ولی اگر شما اجتماع گرا باشید و فکر کنید که جامعه اصالت دارد نه فرد، این مکتب مورد قبول شما نیست. ملاحظه می کنید که هر کدام از این مکاتب اجتماعی بنیادهای خاصی دارد که تعیین کننده جهت گیریهای است که در یک مکتب معین وجود دارد این مکاتب در تاریخ اندیشه های اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد و فکر می کنم که شناخت صحیح و دقیقش همراه با تفکدهایی که در هر زمینه وارد است می تواند

برای دانش آموزان هم مفید باشد. برای اینکه با مکاتب مختلف اجتماعی که خواه ناخواه بطور روزمره و خارج از چهارچوب مدارس و کلاس یعنی در برخوردهای اجتماعی روبرو می شویم و افسرد مختلف هر کدام جهت گیری خاص و نظر معینی در این زمینهها دارند می تواند با کمک شناخت علمی این مکتب، و نقاط قوت و ضعف هر کدام را بشناسند و در برخوردی که با دیگران دارند و با توجه به موازن علمی کتابهایی که می خوانند و می شناسند در هر مورد استنتاجهای صحیحی داشته باشند و خلاصه گول ظاهر علمی برخی از این مکاتب را نخورند. این امر می تواند خیلی مؤثر و مفید باشد. معهداً مکاتب اجتماعی تا حدی با مکاتب جامعه شناسی فرق می کند آنچه که به نام مکاتب جامعه شناسی خوانده می شود نظریه های علمی و مفاهیم اساسی در زمینه جامعه شناسی است که سعی شده است حتی المقدور از عینیت و واقع گرایی بیشتری برخوردار باشد و حاصل تجربیات این رشته از دانش بشری محسوب می شود و حتی المقدور با پیشداوریها و جهت گیریهای کمتری همراه است. معهداً در مکتبهای جامعه شناسی نیز کم و بیش جهت گیریهای وجود دارد ولی آنها داعیه این را دارند که می خواهند روی مسائل اجتماعی بی طرفانه قضاوت کنند یعنی می خواهند مطالب خود را آنطور که هست نه آنطور که باید باشد مطرح کنند یعنی تصدیق واقعیات و نه بیشتر. بنابراین، این مکاتب یا نظریه ها اساساً در عصر جدید مخصوصاً از قرن ۱۹ به بعد مدعی نوعی بی طرفی علمی شدند ولی ممکن است که در بسیاری از موارد این ادعا صحیح نباشد و یا کاملاً صحیح نباشد؛ در هر حال ما کمتر نظریه و مکتب جامعه شناسی داریم که بتوانیم بگوئیم بطور کامل از ارزشها، ایدئولوژیها و از جهت گیریهای به اصطلاح مختلف خالی

است ولی اساساً علم از آنجا که بی طرفی خود را اعلام می کند و هدفش درک حقیقت است در جامعه شناسی هم همین وضعیت و همین خصوصیت وجود دارد.

در اینجا یک پرسش پیش می آید که اکثر اوقات مطرح می کنند: آیا واقعاً در علوم اجتماعی مانند علوم دقیقه می توان از بی طرفی علمی صحبت کرد به عبارت دیگر در فیزیک می شود بی غرض بود فرضاً در بیولوژی می شود بی طرف بود در نجوم و ستاره شناسی بی غرض بودن کار ساده ای است ولی آیا در نظریه پردازی های جامعه شناسی هم این بی طرفی و بی غرضی امکان پذیر است یا خیر؟ به علاوه آیا چنین بی طرفی علمی ضروری هست یا نه؟ در مورد امکان پذیر بودنش بطور نسبی می توانیم بگوئیم که در مقایسه بین مکاتب اجتماعی که نسبت به ایدئولوژی صرف و آن چیزی که بدون مطالعه و تحقیق کافی جهت گیری اجتماعی سیاسی صورت می گیرد و نظریه های جامعه شناسی که در آن سعی شده است دست کم تحقیق را مقدم بر جهت گیری بکنند بطور نسبی درک حقایق مبتنی بر تحقیق علمی است بنابراین اساس کار شناخت عملی درک واقعیت آنطور که هست استوار است لکن در مراحل بعدی، هر کس از مکتب یا نظریه می تواند بهره یا استفاده خاصی را انتظار داشته باشد. در اینجا باید یادآور شویم که از این نظر جامعه شناسان را به دو دسته تقسیم می کنند. کسانی که می گویند جامعه شناسی نمی تواند بی طرف باشد و باید در مسائل اجتماعی مشارکت داشته باشد او فردی است که در جامعه زندگی می کند، بینش کافی دارد، مسائل اجتماعی را درک می کند و اگر بروی این مسایل نظری پیدا کرد حق ندارد در آن مسئله بی طرف بماند بنابراین، در عین حال عالم جامعه شناسی مشارکت کننده اجتماعی است جهت گیری اجتماعی هم دارد.

این نظریه‌ای است که خیلی از صاحب‌نظران آن را نمی‌پذیرند و عالم را از عامل جدا می‌دانند. جامعه‌شناسی می‌تواند نتیجه کار خود را در اختیار اصلاح‌گران و سیاست‌مداران برنامه‌ریزان و کارگزاران اجتماعی بگذارد، به عبارت دیگر در حالیکه پیشینه جامعه‌شناسی یک پیشینه علمی است نه یک پیشینه عملی و عمل اجتماعی را باید به دیگران واگذار کنند؟ آیا کسی منکر این است که اگر فرد جامعه‌شناسی نظرات شخصی داشت، بیش خاصی و اعتقاد معینی داشت به عنوان اینکه جامعه‌شناس است نباید آن اعتقاد خود را ابراز کند؟ این یک برداشت غلط است همان طور که فیزیکدان در زمینه فیزیک نظریات خودش را دارد ولی در جامعه هم فردی اجتماعی و سیاسی است و باید به اصطلاح در فعالیت‌های جامعه مشارکت داشته باشد و اظهار نظر کند و فعال برخورد کند؟ بنابراین در اینجا تشخیصی بین جامعه‌شناسی و فیزیک وجود ندارد. یک جامعه‌شناس ممکن است روی تئوری معین بیشتر کار کند، و اتفاقاً اکثر جامعه‌شناسان چنین هستند ولی همانها از جهات بسیار زیادی متخصص مکتبی هستند که آن را بهتر می‌شناسند و علاقه بیشتری به آن شیوه کار دارند ولی این فرق دارد با طرفداری از یک مکتب. مثلاً فرض کنید که به اتکاء استراکتورالیسم یک جامعه‌شناسی ساخت‌گرا باشد ولی ساخت‌گرا بودنش با پیرو مکتب اجتماعی خاص تفاوت بنیانی دارد. در اینجا در واقع سروکار ما با یک نظریه علمی است. نظریه‌های علمی در تمام رشته‌ها متعدد هستند و هر عالم و صاحب‌نظری در قالب یکی از این نظریات کار می‌کند یعنی چهارچوبها و اصول موضوعه آن نظریه را می‌پذیرد و آن را درک می‌کند و روشهای آن را قبول می‌کند و سعی می‌کند در آن چهارچوب کار تحقیقات خود را انجام بدهد به عبارت دیگر قدمهای تازه‌ای در

آن نظریه بر دارد و فرضاً از این نظر خوب ما کسانی را داریم که می‌گویند فونکسیونالیست یا استروکتورالیست هستند. (به اصطلاح طرفداران کارکردگرایی است یا طرفدار ساخت‌گرایی با مکاتب جامعه‌شناسی دیگر هستند). فردی ممکن است پدیدارشناس یا فرضاً طرفدار کنش متقابل نمادی و امثال آن باشد. در واقع جامعه‌شناس بیشتر به دنبال چهارچوب مفهومی و تئوریک است که فکر می‌کند آن چهارچوب تئوریک به بهترین وجهی قلمرو تحقیقاتی مورد نظر او را می‌تواند منعکس کند و در خود جای دهد. در نظریات و مکاتب جامعه‌شناسی با یک دستگاه مفهومی سروکار داریم که وقتی از ابتدا آن را پذیرفتیم تا انتها نسبت به آن باید وفادار بمانیم؛ به عبارت دیگر اصولی که در آنجا تجربه شد. چه اصول موضوعه، چه اصول متعارف و چه زمینه‌های اساسی یا فرضیه‌هایی که گفته می‌شود مفروضات زمینه‌ای، یعنی مفروضات نامرئی که در زیربنای آن مکتب ناگفته باقی مانده. ولی افراد ناخودآگاه به آن نظر دارند. در اینجا ما با یک دستگاه مفاهیم سروکار داریم. و باید اولاً این مفاهیم را درک کرده باشیم دوم اینکه به مفاهیم و اصول وفادار باشیم به عبارت دیگر مکتب جامعه‌شناسی مثل یک دستگاهی است که از اصول معینی پیروی می‌کند و این اصول با اجزاء و عناصر تشکیل دهنده آن مکتب به سبک خاصی با هم ارتباط دارند همانطوری که یک دستگاه مکانیکی تشکیل شده از یک سلسله عناصری است که این عناصر هر کدام در جای خود قرار گرفته‌اند به اندازه و وزن معینی پیش‌بینی شده‌اند و در ارتباط با آن مجموعه عمل می‌کنند دستگاههای نظری جامعه‌شناسی نیز چنین وضعیتی دارد. بنابراین اصطلاحات، لغات، مفاهیم، روابط، اصول بدیهی، اصول زمینه‌ای و مجموعه آن چیزی را که آن نظام یا آن دستگاه

را بوجود می‌آورد کم و بیش توجه به آن برای محقق الزامی است این که عرض کردم کم و بیش به خاطر اینکه بعضی از مکاتب ممکن است «التقاطی می‌باشند به عبارت دیگر از دستگاههای مختلف بهره‌برداری کرده و آنها را در زمینه معینی با هم ترکیب کرده باشند ولی روشی است که این نوع دستگاهها از ابتداء معلوم است که یک دستگاه تلفیقی هستند، بنابر این مثلاً فرض کنید مالوسکی جامعه‌شناسی لهستانی در تئوری طبقات اجتماعی نظرات فونکسیونالیستها را با اصولی از مکتب مارکسیست ترکیب کرده و نظریه جدیدی از طبقات اجتماعی که یک نظریه تلفیقی است ارائه داده است. اینجا مسئله به کلی فرق می‌کند برای اینکه این خود یک دستگاه یا شیوه جدیدی است و اعمال آن در زمینه معینی پذیرفته شده است به هر حال یکی از چیزهایی که باید در انتخابات مکتبها و نظریه‌ها مورد توجه قرار بگیرد این است که کدام مکتب و نظریه برای چه نوع تحقیقاتی مناسب‌تر است. مسلماً هیچ نوع سرسپردگی خاصی نسبت به نظریه معینی وجود ندارد در این حد باید بگوئیم که هر نظریه و مکتبی برای نوع خاصی از تحقیقات مناسبتر و از اهمیت بیشتری برخوردار است بنابراین در جاهایی که می‌خواهیم تحقیقی در یک زمینه معینی به عمل آوریم، بهتر است دستگاهی را به عنوان پشتوانه تئوریک کار خود بپذیریم و آن را اعمال و پیاده کنیم که ما را در آن تحقیقاتمان به صورت مناسبتری به نتیجه می‌رساند. بنابراین یکی از دلایل انتخاب یک نظریه، متناسب بودن آن برای تحقیق معین و یا مناسب بودن آن با زمینه تحلیلی خاص است. البته یک سلسله اصول عام در جامعه‌شناسی وجود دارد که مربوط به مکتب خاصی نیست لیکن اصول خاص نیز وجود دارد که هر کدام به مکاتب معینی پیوستگی پیدا می‌کند و باید نسبت به آن

در چهارچوب تحقیقاتی که انجام می‌دهیم وفادار باشیم و تحقیقات خود را با آن هم ساز و هماهنگ کنیم.

خلاصه می‌توان گفت که هدف مکاتب و نظریه‌ها، تراکم تجربیات علمی و ساختن یک دستگاه مفهومی برای جلوگیری از هرج و مرج است، که معمولاً ممکن است پیش آید. به جای نظرات شخصی و پراکنده پیروی از هرگونه اصول نظری، هدف به کارگیری دستگاهی از مفاهیم است که در حقیقت می‌خواهد کلیت روابط را در چهارچوب سلسله اصول معین پیش‌بینی کند و پوشش نسبتاً وسیعی به مجموعه عناصری بدهد که در ارتباط با هم قابل فهم و درک می‌شوند. یعنی اجزاء و عناصرشان هم با هم سازگاری داشته جفت و جور می‌شوند و در ارتباط قرار می‌گیرند. شما فرضاً طبقه اجتماعی را در یک دیدگاه «فونکسیونالیستی» می‌خواهید مطرح کنید و همین مفهوم را فرضاً در «نظریه مارکسیستی» صحبت کنید طرح این مفهوم در این دو مکتب به کلی با هم فرق می‌کند و وقتی در دیدگاه فونکسیونالیستی آنرا مطرح می‌کنید باید بدانید که هدف آنها از بیان طبقات اجتماعی چیزی جز درک کارکردهای قشرها و ولایه‌های مختلف اجتماعی در مجموع جامعه نیست و تعادل نظام اجتماعی موجود مورد نظر است در حالی که در مارکسیسم منظور تضاد طبقاتی است بحث بر خوردهای طبقاتی مبارزات طبقاتی است. پس هدف از مکاتب همان تئوریهای جامعه‌شناسی است با این تفاوت که در جامعه‌شناسی اروپایی علی‌الاصول کلمه مکتب را به کار می‌برند و کمتر دیده شده که از تئوری‌های جامعه‌شناسی صحبت کنند. در جامعه‌شناسی آمریکایی، خیلی راحت به جای مکتب اصطلاح تئوری جامعه‌شناسی یا نظریه جامعه‌شناسی را به کار می‌برند در مکاتب اروپایی نظریه خیلی محدودتر از مکتب است.

مکتب معمولاً حوزه وسیعی است که صاحب‌نظران معینی را در بر گرفته و ممکن است دارای نظریه‌های بسیار متفاوت و مختلفی باشد چنانکه در مکتب جامعه‌شناسی دیدیم دهها نظریه وجود دارد (مثل نظریه آنومی نظریه تقسیم کار، نظریه همبستگی اجتماعی... در حالی که در جامعه‌شناسی امریکا نظریه در حقیقت محدود به آن چیزی است که امروزه «نظریه با برد متوسط» نامیده می‌شود. توضیح آنکه امروزه سه دسته نظریه را از هم متمایز می‌کنند اول نظریه کلان که قلمرو تاریخی بسیار وسیعی دارد که می‌خواهد مسائل اجتماعی را در کلیت خود در تاریخ مطرح کند. نظریه‌های کلان در قرن ۱۹ خیلی اهمیت و توسعه پیدا کردند و هنوز هم گرایش به این نوع نظریه پردازی‌ها از بین نرفته است. در برابر نظریه‌هایی هستند که نظریه خرد نامیده می‌شوند نظریه‌های خرد نظریه‌هایی هستند که امروزه زمینه خاص و محدود را مدنظر قرار داده‌اند و به هیچ وجه نتیجه کار خود را به زمینه‌های وسیع تعمیم نمی‌دهند. به عبارت دیگر این نوع نظریه فقط در آن مواردی که تحقیق انجام گرفته یا در محدوده‌ای که آن تحقیق اجازه می‌دهد که آن تعمیم داده شود در آن محدوده قابل اعمال است، این نوع نظریات یعنی نوع دوم منجر به کارهای تحقیقاتی متعدد و متفرقی در جامعه‌شناسی آمریکا شده و همان تجربه گرایبی در توسعه یافته است ولی هیچ چهارچوب تئوری وسیعی آن تحقیقات را با هم پیوند نمی‌دهد به همین دلیل در دهه‌های اخیر نظریه پردازی پیدا شدند که نه به آن نظریات وسیع اعتقاد دارند و نه به نظریات خرد؛ بلکه معتقد به نظریه‌های برد متوسط هستند، اینها آن دسته از نظریه‌هایی هستند که در عین حال که «مسئله‌ای را» از لحاظ اجتماعی مطرح کنند آن مسئله را در مقیاسی مطرح می‌کنند که وسعت و دامنه‌اش در عین

حال حداقل در سطح یک کشور با یک منطقه قابل قبول باشد. بنابراین مسائلمان را آنطور طرح می‌کنند که بتوانند جوابی مشخص و بدهند که طرح آن مسئله در یک جامعه معین چه اثری دارد در حالی که آن نوع جامعه‌شناسی که می‌خواهد از مرز جامعه‌های مختلف فراتر رود و اصول کلی بر مجموعه جامعه‌ها را یا حتی بر تاریخ را پیاده کند در حالی که در اینجا سروکار ما در نوع دوم با گروه‌های خیلی مشخصی و محدود و تجربه پذیر و قابل لمس است. بنابراین در اینجا شاخص‌های معینی را مدنظر قرار بدهیم که این شاخص‌ها بتوانند برای ما مسئله را بیان بکنند ولی این شاخص‌ها بقدری باید عام و کلی باشند که بشود در سطح جامعه‌ای که چهارچوبش وسیع است حرکت تازه‌ای به جامعه‌شناسی بخشید چرا که شیوه کار در زمینه نظریه‌های خرد خیلی ناامید کننده بود و آن نظریه‌ها واقعاً ارزش تئوری خیلی زیادی نداشتند و نظریه‌های کلان هم به هیچ وجه برای بسیاری از صاحب‌نظران مخصوصاً صاحبان بینش پسوزتیویستی در معنای اخص آن بودند که می‌خواستند مسائل، صرفاً از طریق تجربی و آزمایشی به مرحله اثبات و نظریه پردازی ارتقاء یابد و چنین آزمایش و تجربیاتی در همه موارد امکان پذیر نبود آن نوع نظریه‌های کلی مورد قبول صاحب‌نظران تجربی قرار نمی‌گیرد. در هر حال، در شرایطی هستیم که نظریه‌های کلاسیک اظهار نظریه‌های کلاسیک اظهار وجود می‌کند هنوز هم عده زیادی طرفدار دارند و در همان حال دیدگاهها و نظریه‌پردازیهای تازه‌ای روز به روز پیدا می‌شود که ناشی از تجربیات و روند واقعیات اجتماعی است و زمینه‌های تازه‌ای را برای محققین ارائه می‌کند. زاویه دیگر، نظریه‌های جامعه‌شناختی به دو دسته مختلف تقسیم می‌کنند. از یک سو سروکار ما

با نظریه‌هایی است که «ساخت گرا» هستند ساختگرا به کل توجه دارد، به مجموع توجه دارد با روابط عام حاکم بر نظام کلی جامعه سروکار دارد. بنابراین در اینجا فرد تقریباً کنار گذاشته می‌شود جامعه‌شناسی در معنای ساختگرایانه‌اش ساختهای اجتماعی را منهای فرد، مطرح می‌کنند. در حقیقت در یک چنین جامعه‌شناسی افراد حتی اگر مورد مطالعه قرار بگیرند بخاطر و بدلیل جساتی است که در ساخت کلی جامعه می‌توانند داشته باشند ولی به عنوان فرد به هیچ وجه مطرح نیستند بنابراین در اینجا ما با کلیت تفکیک ناپذیر و بلامنازعی سروکار داریم که افراد را صرف نظر از فردیت‌شان در یک کل اجتماعی مدنظر قرار می‌دهند. بنابراین اینجا مهم ساختهاست، مهم نهادهاست، مهم سازمانهاست. مهم روابط کلی حاکم بر جامعه است، آنچه مهم است چهارچوب نظری حاکم بر مجموعه افراد است مثل نهاد، سازمان و ساخت. نهاد یک امر بی‌شخص است شخص بخصوص در آنجا مدنظر نیست در اینجا حتی اگر بخواهیم مسئله را خیلی به سطح پائین بیاوریم به نقش‌ها می‌رسیم نه به سطح افراد بنابراین ما به فردکاری نداریم به نقشی که آن فرد بازی می‌کند و یک امر بی‌شخص است و اگر آن آدم نباشد کس دیگری جای او را می‌گیرد آن نقش را ایفاء می‌کند مهم نقش است نه فرد بنابراین اراده‌اش، عقیده‌اش، نیازش، نظریات فرد به عنوان فرد در اینجا اهمیت ندارد بلکه جایگاهی که آن جایگاه را در یک سازمان اجتماعی معین اشغال کرده مهم است و از اهمیت خاصی برخوردار است. بنابراین جامعه‌شناسی در بسیاری از نظریه‌ها جهت‌گیری عام و کلی را در نظر می‌گیرد. احتمالاً فرد انسان مدنظر نیست در مکاتیبی مانند مکتب دورکیم، که وجدان جمعی مافوق وجدان افراد است، اصالت به کل داده می‌شد

فرض می‌کنند. در برابر ساخت‌گرایی و کارکرگرای، و حتی مکاتبی تحلیل عام حرکت تاریخ در آن سو مکاتبی داریم که پیشتر می‌توانیم بگوئیم فردگرا هستند یعنی مکاتبی که علی‌الاصول بیشتر توجه‌شان به این است که همه چیز از فرد آغاز می‌شود و بسفرد ختم می‌شود. ما چه بخواهیم، و چه نخواهیم فرد در جامعه جایگاهی دارد چون انگیزه‌های فردی مهم است بنابراین باید کاری کرد که در مجموعه‌های اجتماعی در علت‌یابی انگیزه‌ها و دلایل فردی فراموش نشود، به عبارت دیگر فرد قربانی کلی‌گرایی ساختی نگردد این مکاتب مخصوصاً در آمریکا تا حدی توسعه یافته لیکن مورد انتقاد واقع شده است اکثر نظریه‌های جامعه‌شناسی جدید خصلت اولویت دادن به کل را حفظ کرده‌اند. فرض کنید «نئوپوزیتیویسم، تطورگرایی نسو، یا حتی دیدگاه‌های پدیدارشناسی، فونمولوژی، اینها، هم جمع‌گرا هستند برای اینکه باز کمتر بر فرد تاکید دارند. معیناً روانشناسی اجتماعی و مکتب کنش متقابل نمادی بیشتر به ویژگی‌های عمل فرد نظر دارند. بعضی از مکاتبی که شاید ریشه‌هایش را بتوانیم در نظریات تفهیمی «ماکس وبر» جستجو کنیم، چرا که او معتقد بود کنش و رفتار فردی و معنای این رفتار فرد است که راهنمای ما در شناخت کنش اجتماعی است. ابتدا باید از دیدگاه فرد انجام‌دهنده عمل، رفتار معنی شود و در حقیقت شکل خارجی پدیده است که اهمیت دارد بلکه معنا و محتوای فکری است که راهنمایی عمل است.

بعضی از این نوع مکاتب در عصر جدید توسعه زیادی پیدا کردند، مکتب کنش متقابل نمادی بیشتر اساس کار خود را کنش بین افراد قرار می‌دهد چرا؟ برای اینکه معتقد است که ساختهای اجتماعی واقعی نیستند این ساختها در چهارچوب خود فرد و انگیزه و کنش مقابل افراد را جدید می‌انگارند و چیزی از دیدگاه

نظریات و انگیزه‌ها و عقاید فردی در آنها منعکس نیست. ساختها واقعیت ندارد و آنچه هست پویش اجتماعی است، کنش و واکنشهایی است که در زندگی عمل بین افراد جریان پیدا میکند در واقع پویش اجتماعی و جریان اجتماعی از روابط بین افراد شروع می‌شود و در آنجا فرد نقش اصلی را ایفاء می‌کند و آن نقش در جریان کنش و واکنش‌های ادامه پیدا می‌کند و اگر ما این روابط و کنش و واکنشها را مدنظر قرار ندهیم در واقع به ساختهای اجتماعی که امر مصنوعی و پیش ساخته است تکیه کرده‌ایم «آلن» که یکی از فلاسفه و صاحب‌نظران است بدون توجه صرف به مکتب کنش متقابل نمادی، معتقد است که فرد به این دلیل اصل است و اهمیت دارد که فکر از فرد آغاز می‌شود. ما یک فکر جمعی نداریم و هر حرکت اجتماعی نوع روابط اجتماعی، نظر به پردازشهای اجتماعی به دنبال فکر تحقق می‌یابد. جایگاه فکر فعالیت ذهنی فرد است و ما آنرا در جای دیگر سراغ نداریم. نظریات صاحب نظرانی مثل هریرت مید از «خود» شروع می‌شود، منتهی در وجود من جمعی هم تحقق می‌یابد. به نظر میدیک من فاعلی وجود دارد و من مفعولی. من در عین حال که می‌گویم مثلاً این عمل را انجام می‌دهم در عین حال علیه خودم ممکن است عصبانی بشوم از خودم ناراضی باشم خودم را شمتات کنم، این خود دیگر خود فاعلی نیست بنابراین در وجود من دو جنبه می‌تواند در کنش و واکنشها با دیگران مؤثر باشد در نتیجه همه چیز از من و خود شروع می‌شود و اما اینجاست که حرکت اجتماعی رشد پیدا می‌کند. یا دنباله نظریات «مید» و «پلومر» مکتب کنش متقابل نمادی را بوجود آورده است، یعنی من در وجود خودم دیگری را هم دارم و این دیگری حالت عمومیت یافته پیدا می‌کند و من می‌توانم فکر کنم خودم را به جای دیگر بگذارم

به جای او فکر کنم و واکنشهای خودم را بر حسب تصویری که از نقش دیگری در وجود خودم دارم تنظیم کنم. بنابراین همه چیز در خود و در ذهن جریان پیدا می‌کند و این با طرز فکر ساخت گرایانه به کلی متفاوت است. در هر حال ما با دیدگاههایی سر و کار داریم که در عصر جدید اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند ولی متأسفانه نتوانسته‌اند چهارچوب جامعه شناختی همگانی و قالبی به خود بگیرند، بعضی از اینها بیش از آنکه به عنوان یک مکتب یا یک نظریه مطرح باشد به عنوان یک دیدگاه مطرح هستند که اگر در تحقیقات بعدی بتوانند قدمهای موثرتری در پیدا کردن مفاهیم اساسی بردارند، مورد اقبال و توجه واقع می‌شوند و در غیر این صورت مثل بسیاری از تئوریهای علمی از صحنه خارج می‌شوند. به همین دلیل است که گفتیم جامعه شناسی هیچگونه سرسپردگی به مکتب خاصی ندارد و بر حسب دیدگاهها و نظریاتی که طرح می‌شود بر حسب نوع تحقیقاتی که دنبال می‌کند می‌تواند یک نظریه یا نظریه دیگر را بپذیرد و آن را مورد توجه قرار دهد و در طی تحقیقات خود می‌تواند از دیدگاههای مختلف و چهارچوبهای مفهومی متفاوتی بهره بگیرد. معهداً به این گونه دیدگاه نیز انتقاداتی وارد شده که فرد گرا هستند و منکر ساختهای اجتماعی. در حقیقت اگر فرد تنها محمل اعمال و روابط کنشهای اجتماعی بود در آن صورت میدانیم که فرد را روانشناس خیلی بهتر می‌توانست مطالعه و تبیین کند و کنشهای فردی را بیان بکند تا جامعه شناس، وقتی صحبت از جامعه‌شناسی می‌شود پیشاپیش این فرض پذیرفته می‌شود که کلیتهای اجتماعی وجود دارد و روابط اجتماعی عامی هست و حتی نوعی جبر اجتماعی و فشار و اجباری هست که از مقیاس فرد فراتر می‌رود. گوروپچ وقتی مسئله فرد و جامعه را مطرح

می‌کند معتقد است که جبرهای اجتماعی و آزادی انسان همراه هم وجود دارند و مرزی برای اصالتهای فردی برای فکر فردی در قالب جبرهای اجتماعی قائل است. فرد قلمرو فکر و اندیشه و آزدیش در حدی است که گاه قادر می‌شود ساختها را به هم بزند، آنها را تغییر دهد در آن دگرگونی ایجاد کند راههای تازه‌ای ابداع و اختراع کند و خلاصه درست در سمت مخالف ساختهای اجتماعی عمل کند، بنابراین می‌بینیم که مسائل مختلف و گاه متضاد وارد جریان می‌شود. از یک طرف مسائل فرد انسانی مطرح است از یک طرف مسائل عام اجتماعی و تئوریک و باید جامعه شناس بتواند دائماً بین این مسائل نظری و آن مسائل انسانی سازگاری و هماهنگی ایجاد کند که همیشه هم این سازگاری و تلفیق امکان پذیر نیست. این بحث را اگر چه تا حدود زیادی ناقص می‌نماید، و بیان مطلب فقط در حد کلی مطرح شده لیکن امیدواریم جرقه‌هایی در ذهن شما نسبت به بنیانهای نظریه جامعه شناسی کرده باشد. که این جرقه‌ها موجب شود که دیدی نسبت به مسائل پیدا بکنید و دنباله این مطلب را من به کتبی ارجاع می‌دهم که در دسترس شما هست. حال باید این توصیه را بکنم که معلمان علوم اجتماعی بنا بر ضرورت باید دائماً به آخرین کتابهایی که در علوم اجتماعی نوشته می‌شود مراجعه کنند و حتی از مطالعات مجلات علمی و کتب که به زبان خارجی نوشته می‌شود و جزواتی که در رابطه با نظریه‌ها و تحقیقات در قلمرو این دانش منتشر می‌شود لحظه‌ای باز نایستند. علاوه بر آن مشاهد مستقیم و منظم و علمی فعل و انفعالات جامعه و حتی آنچه از خلال روزنامه‌ها و مجلات نیمه علمی حتی به صورت توصیفی زمینه‌ها و مسائل اجتماعی را منعکس می‌کند نیز به همان اندازه مفید فایده است و معلم علوم اجتماعی باید بطور مستمر تحلیل

صحیح از روند تحولات اجتماعی داشته باشد و علوم اجتماعی را به صورت زنده‌ای ارائه کند. این امر حقیقتاً برای جامعه امروز ما ضروری است و ما باید به فکر باشیم که از این دانش جدید به حداکثر استفاده کنیم و آنرا به بهترین وجهی به دانش آموزان خود منتقل سازیم. تئوریه‌ها از این نظر اهمیت دارد که پشتوانه علمی و چارچوبهای مفهومی فراهم میکند و نسبت به بنیانی‌ترین مسائل اجتماعی روشن‌بینی و عمق‌کاری بوجود می‌آورد و دانش را از هرج و مرج و امواج گذرای جریانات اجتماعی برکنار نگه خواهد داشت. در غیر این صورت کار کسردن زینسروای این روش امکان‌پذیر نخواهد بود و به اصطلاح نوعی «آنارشیسم» در این زمینه به وجود می‌آید. بنابراین وجود مکاتب و بینشهای جامعه‌شناسی و نظریه‌ها ضروری است. اما این نظریه‌ها متعدد هستند، (این نظریه‌ها همواره مورد تجدید نظر قرار می‌گیرند و نسخه‌نو می‌شوند و بالعکس اصول کار همواره حفظ می‌گردد در حقیقت نظریه‌ها به وسیله تحقیقات مختلفی که انجام می‌گیرد دائماً تکمیل بشوند هر روز قدمهای تازه‌ای در این زمینه برداشته بشود و معلمان کشور نیز باید دانش خود را دائماً تجدید و تکمیل کنند و این تنه‌راه صحیح انتقال این دانش نسل آینده جوان است که در پسر تو آن از دانش و بینش بیشتری برخوردار گردد و در جهان پیچیده امروز از لحاظ فکری تحلیل صحیحی داشته باشد که در عمل برایش مفید واقع گردد. والسلام. منابع و مأخذ - به نظر من کتاب‌های خوب در این ۱۵ - ۱۰ سال ۲۰ سال در این زمینه‌ها نسبتاً زیاد منتشر شده اگر چه باز هم اشکالات چاپ کتاب زیاد است، در مرکز نشر شاید بیش از ۵۰ تا کتاب را ترجمه و تالیف کرده بودند ولی بیش از چند جلد بیشتر چاپ نشده است و این دوره تعطیل دانشگاه بود که امیدوار بودیم

روزی تصحیحاتی که این کتابها میشود بعداً به چاپ برسد در هر حال بالا بردن سطح این دانش کتبی وجود دارد که تعدادی از آنها در اینجا ذکر می‌شوند:

- ۱ - مبانی و رشد جامعه‌شناسی تألیف آبراهامز. ترجمه پویان
- ۲ - مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی - ریچون آر. ترجمه نیک گهر
- ۳ - تحلیل دموکراسی در آمریکا. اثر توکویل. ترجمه مراغه‌ای
- ۴ - نظریه‌ها و مکاتب جامعه‌شناسی. جزوه درسی دکتر توسلی
- ۵ - پیش جامعه‌شناختی، اثر سی رایست میلز. ترجمه دکتر انصاری
- ۶ - جامعه‌شناسی ماکس وبر - اثر ژولین فروند - ترجمه نیک گهر و غیره.

سوالات

س: طبق فرمایشات جنابعالی می‌توان نتیجه گرفت که هر محقق جامعه‌شناسی جهت تحقیق در امور مختلف جامعه باید از یک مکتب خاصی یا نظریه پیروی کند اگر این برداشت صحیح است چگونه می‌توانیم عده‌ای محقق و پژوهشگر تنها مکتبی را به عنوان راهنما انتخاب کنند؟

ج: البته گفتم مرکز علائق افراد مقداری فرق می‌کند زمینه کارهای علمی‌شان هم فرق می‌کند مسلم است که برای هر نوع تحقیقی، هر نوع بینشی مفید و موثر نیست به هیچ‌وجه کلمه «پیروی» بجا نیست و من اصلاً چنین چیزی نگفتم که هر کسی باید از یک مکتبی پیروی کند درحقیقت این مکاتب مثل مکاتب و بینشهای اجتماعی نیستند که شما از آنها پیروی کنید. شما خودتان این مکاتب را می‌شناسید و نقطه ضعف و قوت هر کدام را می‌دانید و نحوه استفاده و بهره‌برداری و قلمروهایی که هر کدام از آنها می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند در

نظرتان هست با توجه به اینجها در آنجائی که مد نظرتان هست که مسئله‌ای را تحقیق کنید به یکی از این چهارچوبها متوسل می‌شوید، طبق اصول و ضوابط آن عمل می‌کنید ولی پیروی بی چون چرا بهیچ وجه نمی‌کنید اولین حرف من اتفاقاً این بود که جامعه‌شناس و جامعه‌شناسی هیچ نوع سرسپردگی نسبت به مکتب خاصی ندارد و این درست ضد آن نظری است که ما فکر کنیم باید از یکی از این مکاتب پیروی کرد ولی این راهم خدمتتان بگویم بعضی‌ها هستند که دقیقاً پیروی می‌کنند و پیروی در این معنا است که می‌گویند هر نوع تحقیقی را ما فقط در چهارچوب این مکتب می‌خوانیم مثلاً می‌گویند بعضی‌ها «فونکسیونالیست» هستند در این معنا می‌گویند که راهی برای شناخت مسائل اجتماعی، جز مکتب فونکسیونالیسم قبول ندارند این هم عقیده‌ای است که البته به خود آن افراد برمی‌گردد.

س: پیش تفهیمی ماکس وبر را بیشتر توضیح دهید خود شما چه نظریه را مفیدتر از سایر نظریات که می‌تواند برای جامعه مفید باشد؟

ج: بحث پیش تفهیمی ماکس وبر حداقل به یک جلسه سخنرانی احتیاج دارد که الان اگر بخواهیم وارد بحث بشوم خواه ناخواه ناقص میماند و بصورت سر و دست شکسته مطلب برایتان مطرح خواهد شد بطور خلاصه مفهوم پیش تفهیمی ماکس وبر بر این اصل استوار است که ما در جامعه دنبال درک کنشهای اجتماعی هستیم کنشهای اجتماعی نه بدلیل اینکه کنش هستند بلکه به دلیل معنایی که کننده آن کنش برای آن قائل هستند ارزش و اهمیت دارد بنابراین معانی درونی کنش مهم است نه خود کنش، چون ممکن است سه نفر، چهار نفر یک کنش را انجام بدهند ولی سه معنای مختلف همراه داشته باشد. در جامعه هم ما با

کنشهای بسیار مشابهی سر و کار داریم که اینها از لحاظ معنا بسیار با همدیگر متفاوتند این مسئله را ماکس وبر معتقد است که با روش تفهیمی می‌شود درک کرد یعنی روش عینی برای درک معانی درونی کنشهای افراد که معنای اجتماعی دارد کافی نیست بلکه باید از طریق درک این معانی که از طریق تفهم میسر هست باید به این مسئله برسیم. بنابراین موضوع، روش و قلمرو کار در چهارچوب چنین بینشی مطرح است. بحثهای بعدی این است که باید وقتی به این تفهم رسیدیم آن را تفسیر بکنیم براساس آن تیپ ایده‌ال بسازیم یعنی نمونه‌های مثالی یا نمونه‌های متعالی، و سر و کار جامعه‌شناس در مرحله بعدی با این نمونه‌های متعالی است با خود واقعیت دیگر کاری ندارد در اینجا درحقیقت یک نوع ذهن‌گرایی در مقابل عینی‌گرایی «پوزی توئیستها» مطرح است فقط نظریات ماکس وبر را دیدیم ولی در مورد اینکه چه نظریه‌ای را مفیدتر می‌دانیم. واقعاً این مسئله بستگی به زمینه‌هایی دارد که ما بخواهیم تحقیق بکنیم، بخواهیم عمل بکنیم، هر کدام از این نظریه‌ها با روش‌های منظم به آن فوایدی دارند نقاط ضعفی هم دارند بنابراین باید نقاط ضعف آنها را کاملاً شناخت ولی فعلاً پیش کلی و عمومی که وجود دارد، همین ساخت‌گرایی کارکردی است از لحاظ اجتماعی و کنش متقابل نمادی است از لحاظ محور فردگرایانه‌تر، و فکر می‌کنم که اگر خوب این دو مکتب را بدانیم ابزارهای تحقیقی خاصی در اختیار شما قرار خواهد گرفت البته مکاتب دیگر هم هست که هر کدام از آنها هم فواید خاص خودشان را دارند.

با تشکر

یادداشتها:

۱ - این سمینار در تاریخ ۲۲ - ۲۴ دی ماه سال ۶۶ برگزار شد و نتایج کلی آن منتشر گردید.